



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - السابع: الحلال المختلط بالحرام ...
 موضوع جزئی: جهات چهارگانه - جهت دوم: ثبوت خمس - ادله - بررسی دلیل سوم (روایات)
 سال هشتم (سال پنجم خمس)
 تاریخ: ۱۹ مهر ۱۳۹۶
 مصادف با: ۲۰ محرم ۱۴۳۹
 جلسه: ۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله ثبوت خمس در مال حلال مخلوط به حرام بود. دلیل سوم روایاتی است که مورد استناد قرار گرفته است. هفت روایت در جلسه گذشته خوانده شد. باید دید کدام یک از این روایات بر ثبوت و وجوب خمس در مال حلال مخلوط به حرام دلالت دارد و کدام یک دلالت ندارد. به عبارت دیگر باید در مورد این روایات بررسی سندی و دلالتی شود.

بررسی روایت اول

روایت اول، روایت عمار بن مروان است. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْحَلَالِ الْمُخْتَلَطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ وَالْكُنُوزِ الْخُمْسُ»^۱.
 در مورد این روایت، هم اشکال سندی شده و هم اشکال دلالتی وجود دارد.

اشکال اول محقق نراقی

اما از نظر سندی یک اشکالی را مرحوم محقق نراقی در مستند الشیعه^۲ بیان کرده‌اند. مرحوم شیخ صدوق این روایت را از خصال از عمار بن مروان نقل کرده است. روایت دوم را هم از خصال از ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبدالله (ع) نقل کرده است. پس هر دو روایت از خصال شیخ صدوق نقل شده است. ایشان می‌گویند: تفحص و جستجو کردم و این روایت را در کتاب خصال ندیدم، در حالی که اکثر ابواب این کتاب را مورد بررسی قرار دادم. این روایت در وسائل الشیعه آمده است؛ در وسائل به همین ترتیبی که بیان شد، از خصال نقل شده است. در بعضی از نسخه‌های کتاب خصال، این روایت را به این ترتیب یافتیم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) الْخُمْسُ فِي الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْكُنُوزِ». در بعضی از نسخه‌های کتاب خصال، این روایت به این ترتیب ذکر شده و در روایتی که خصال نقل کرده مسأله مال حلال مخلوط به حرام نیامده است.

البته ایشان می‌فرمایند: لعل نسخ کتاب مختلف بوده باشد. در آن نسخه‌ای که من تفحص کردم، مال حلال مخلوط به حرام نیست. با این وصف، این روایت دیگر حجت نیست. پس این دو سندی که در این روایت آمده، اساساً در کتاب خصال موجود نیست و آن چیزی که در کتاب خصال موجود است، روایتی است از عمار بن مروان که در آن نسخه‌ای که نزد من بوده، اصلاً از مال حلال مخلوط به حرام ذکری به میان نیامده است. نتیجه این است که این روایت مخدوش و مشکوک

^۱ الخصال، ص ۲۹۰، ح ۵۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۹۴، باب ۳ از ابواب مایجب فیہ الخمس، ح ۶.

^۲ مستند الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۰.

است. چون در بعضی از نقل‌ها مال حلال مخلوط به حرام آمده و در بعضی دیگر نیامده است. پس این روایت قابل اعتماد نیست. این اشکالی است که ایشان به سند روایت می‌کند. چون می‌گوید این روایت را صاحب وسائل از خصال نقل کرده اما ما در خصال چنین چیزی ندیدیم.

بررسی اشکال محقق نراقی

همان‌طور که بزرگان فرموده‌اند، این اشکال به این روایت وارد نیست. چون گویا این مسأله بر ایشان اشتباه شده است. یعنی ایشان اشتباه کرده در این‌که ادعا می‌کند این روایت را در کتاب خصال ندیدم. ظاهر عبارت ایشان است که گمان کرده این دو روایت، یک روایت هستند، در حالی که دو روایت هستند. یکی از طریق عمار نقل شده و دیگری از طریق ابن ابی عمیر نقل شده است. ایشان اشتبهاً گمان کرده که عمار بن مروان از ابن ابی عمیر نقل کرده است یا برعکس؛ لذا این دو را یکی فرض کرده و گفته: این روایت به آن نحوی که من در خصال دیدم، اساساً متعرض مال حلال مخلوط به حرام نشده است. در حالی که این‌ها دو روایت هستند و از دو طریق نقل شده‌اند. در یک روایت هست و در دیگری نیست [یعنی در یکی مال حلال مخلوط به حرام آمده و در دیگری نیامده است]؛ در روایتی که نیست همان است که می‌گوید: نسی ابن ابی عمیر الخامس.

به علاوه در نسخه‌هایی که از کتاب خصال موجود است، هر دو روایت وجود دارد. صاحب وسائل نیز هر دو را از خصال نقل کرده است. لذا به نظر می‌رسد صاحب وسائل اشتباه نکرده که روایتی را از خصال نقل کرده باشد در حالی که در خصال بوده باشد. با توجه به دقتی که صاحب وسائل داشته و اهل فن بوده، به حدی که روایاتی که منبع و مصدر آن‌ها برای ایشان معلوم نبوده، این روایات را در وسائل نیاورده بلکه به صورت جداگانه در مستدرک الوسائل آورده است. لذا نمی‌توان این اشکال را به صاحب وسائل کرد که صاحب وسائل این روایت را از خصال نقل کرده در حالی که این روایت در خصال وجود ندارد.

پس عمده اشکالی که به مرحوم نراقی وارد می‌شود، این است که ایشان فکر کرده صاحب وسائل این روایت را به سند ابن ابی عمیر از خصال نقل کرده، در حالی که این سند، سند عمار بن مروان است. لذا می‌گوید این روایت در خصال موجود نیست. روایتی که به سند ابن ابی عمیر نقل شده، روایت دوم است که ایشان این روایت را با روایت اول خلط کرده و فکر کرده که یک روایت هستند و گفته در این‌جا امر بر صاحب وسائل مشتبه شده و روایتی که این چنین باشد، قابل اتکا نیست.

ملاحظه فرمودید که اساساً مسأله این‌طور نیست. این‌ها دو روایت هستند و صاحب وسائل هر دو را از خصال نقل کرده و هر دو نیز در خصال موجود هستند. پس این اشکال سندی متوجه این روایت نیست.

اشکال دوم

یک اشکال دلالتی نیز به این روایت وارد شده و آن این‌که وقتی در روایت «الْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ» را ذکر کرده، به دنبال آن فرموده: «إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ»؛ یعنی خمس در مال حلال مخلوط به حرام واجب است اگر صاحب آن معلوم نباشد. اشکال این است که مهم‌تر از معلوم نبودن صاحب مال، معلوم نبودن مقدار است و در این روایت هیچ حرفی از جهل به مقدار به میان نیامده است. این مسأله روایت را کمی مضطرب می‌کند، چون خمس در مال حلال مخلوط به حرام، به دو

شرط واجب است: اگر صاحب آن مجهول باشد و نیز مقدار [مال حرام] مجهول باشد. این که مجهولیت مقدار را در روایت بیان نکرده، به دلالت این روایت لطمه می‌زند.

بررسی اشکال دوم

این اشکال نیز وارد نیست؛ چون قرینه‌ای وجود دارد که به اعتبار این قرینه می‌گوییم مسأله جهل به مقدار نیز از روایت فهمیده می‌شود، ولو در روایت سخن از جهل به مقدار نیست و فقط گفته: «إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ» ولی به قرینه مناسبت حکم و موضوع، معلوم می‌شود که موضوع موردی که در روایت آمده، هم جهل به مقدار و هم جهل به صاحب است. لذا این اشکال متوجه روایت نیست.

پس روایت عمار بن مروان از نظر سندی و دلالتی مشکلی ندارد.

سؤال: عبارت مرحوم نراقی را ممکن است بخوانید؟

استاد: *أنا تفحصت الخصال فوجدت الرواية فيه في باب ما فيه الخمس من بعض نسخه هكذا: «الخمس في المعادن و البحر و الكنوز». می‌گوید: چیزی که من در بعضی از نسخ خصال پیدا کردم، این روایت است. «و لم أجد الرواية بالطريقين المذكورين فيه مع التفحص عن أكثر أبوابه و في بعض آخر كما نقله بعض مشايخنا». اما این روایت را با این دو طریق، در کتاب خصال پیدا نکردم؛ با این که در اکثر ابواب آن تفحص کردم. «و لعل نسخ الكتاب مختلفة». شاید نسخه‌های کتاب مختلف باشد. یعنی در بعضی از نسخ هست و در بعضی نیست. عمده اشکال ایشان این است: «و مع ذلك لا تبقى فيه حجة». اصل صدور این روایت از امام، شبهه ناک می‌شود و ما نمی‌دانیم که آیا امام این را فرموده یا خیر. پس روایت اول سنداً و دلالتاً مشکل ندارد و دلالت بر ثبوت خمس بر مال حلال مخلوط به حرام می‌کند.*

بررسی روایت دوم

روایت دوم، روایت شیخ صدوق از خصال است که ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبدالله (ع) نقل کرده است. سند این روایت مشکلی ندارد و تنها مشکلی که در این روایت وجود دارد، این است که در متن روایت اساساً عنوان مال حلال مخلوط به حرام ذکر نشده است. روایت این بود: *قَالَ: «الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ، عَلَى الْكُنُوزِ وَالْمَعَادِنِ وَالْغُوصِ وَالْغَنِيمَةِ وَنَسِي ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ الْخَامِسَ»*؛ خمس بر پنج چیز ثابت است: چهار مورد را ذکر می‌کند و در ادامه می‌گوید ابن ابی عمیر پنجمین را فراموش کرده است. شیخ صدوق این را تفسیر کرده و گفته: چیزی که ابن ابی عمیر فراموش کرده، همین مال حلال مخلوط به حرام است.

اشکال این است که آن چه برای ما حجت است، متن روایت است که حاکی از کلام معصوم است و تفسیر شیخ صدوق برای ما حجت نیست. شیخ صدوق می‌گوید چیزی که ابن ابی عمیر فراموش کرده، مال حلال مخلوط به حرام است. تفسیر شیخ صدوق به چه دلیل می‌تواند مورد استناد ما قرار گیرد؟ این یک شبهه و اشکالی است که به استدلال به روایت دوم وارد شده است.

بعضی‌ها برای این شبهه یک پاسخی مطرح کرده‌اند و آن این که درست است که این تفسیر از شیخ صدوق است ولی این

^۱ الخصال، ص ۲۹۱، ح ۵۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۹۴، باب ۳ از ابواب ما یجب فیہ الخمس، ح ۷.

تفسیر بی پایه نیست و شیخ صدوق از خودش حرف نزده است. اگر شیخ صدوق، مورد پنجم را بر مال حلال مخلوط به حرام تطبیق کرده، در واقع به همان روایت قبل اتکا کرده و گفته: در روایت قبل، این پنج مورد ذکر شده بود که روایت از امام صادق(ع) بود؛ این جا نیز روایت از امام صادق(ع) است. چهار مورد آن مشترک است و امام(ع) در هر دو روایت خمس را در چهار چیز [معدن، کنز، غوص، غنیمت] ثابت کرده است. وقتی که در یک روایت، پنجمین مورد، مال حلال مخلوط به حرام است، قاعدتاً در روایت ابن ابی عمیر نیز باید همان باشد. پس اگر شیخ صدوق چنین تفسیری از «نَسِيْ اِبْنِ اَبِي عُمَيْرٍ الْخَامِسَ» کرده، به استناد روایت عمار بن مروان است.

اما مع ذلک حتی اگر اینگونه باشد، باز هم قابل قبول نیست. چون نهایت چیزی که از این پاسخ و این توجیه استفاده می شود، این است که ظنی برای انسان ایجاد می کند. ولی اطمینان و یقینی که برای ما اعتبار دارد و می توانیم به آن اتکا کنیم، بدست نمی آید. بله، شیخ صدوق اتکائاً علی روایت عمار بن مروان، با همه وسواس و دقتی که داشته، مورد آخر را به مال حلال مخلوط به حرام تفسیر کرده است. این امر نهایتاً برای ما یک ظنی ایجاد می کند اما اطمینان و یقین حاصل نمی شود.

لذا می توانیم بگوییم روایت دوم قابل استدلال نیست.

بررسی روایت سوم

روایت سوم، روایت حسن بن زیاد است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَصَبْتُ مَالًا لَا أَعْرِفُ حَلَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ. فَقَالَ (ع): لَهُ أُخْرِجِ الْخُمْسَ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ رَضِيَ مِنَ الْمَالِ بِالْخُمْسِ وَاجْتَنَبَ مَا كَانَ صَاحِبُهُ يُعْلَمُ»^۱. شخصی نزد امیرالمؤمنین می آید و می گوید: من به مالی دست پیدا کردم که حلال و حرام آن با هم مخلوط است. امام(ع) فرمود: خمس آن را بده و از مالی که صاحب آن معلوم است، اجتناب کن. بعید نیست که این روایت با روایت سکونی [روایت چهارم] یکی باشد؛ چون روایت سکونی نیز دقیقاً همین قضیه را نقل می کند که امام(ع) فرموده خمس بده تا مالت پاک شود. چه این دو روایت یکی باشند و چه نباشند، مشکل اصلی این است که این روایت هم سنداً و هم دلالتاً مورد اشکال واقع شده است. چند اشکال سندی به این روایت وارد شده که مرحوم آقای خوئی و دیگران به آن اشاره کرده اند.

اشکال در سند روایت

مرحوم آقای خوئی می فرماید: سند این روایت ضعیف است؛ چون در سلسله سند این روایت، حکم بن بهلول قرار دارد که مجهول است. بنابراین روایت از نظر سند مخدوش است^۲.

اشکال دیگر در مورد حسن بن زیاد است که حسن بن زیاد مردد بین دو نفر است. یکی صیقل و دیگری عطار؛ صیقل، ثقه نیست اما عطار، ثقه است. برخی گفته اند اگر ما این ها را متعدد بدانیم، نمی دانیم که حسن بن زیاد صیقل است یا حسن بن زیاد عطار؛ لذا سند برای ما دائر بین اعتبار و عدم اعتبار است.

این دو اشکال در سند این روایت وارد شده لذا به نظر می رسد سند این روایت، قابل قبول نیست.

^۱. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۴، ح ۳۵۸. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۵، باب ۱۰ از ابواب مایجب فیه الخمس، ح ۱.

^۲. این مطلب در مستند العروة، ج ۲۵، ص ۱۲۶.

به علاوه در مورد دلالت این روایت بر ثبوت خمس نیز بحث‌های مفصلی بیان شده است. در این جا عرض کنم که این روایت را ما از نظر سند قبول نداریم اما عده‌ای اشکالاتی به دلالت این روایت کرده‌اند و ما تلاش می‌کنیم تا ببینیم که این اشکالات وارد هست یا خیر. ولو این‌که نهایتاً اشکالات آن‌ها را رد کنیم و بگوییم دلالت این روایت خوب است، اما بالاخره سند آن مشکل دارد. ولی مهم این است که شما در این بحث‌ها، نحوه استظهار از روایات و استدلال به روایات را تمرین می‌کنید و یاد می‌گیرید. این‌ها از این جهت اهمیت دارد که وقتی ما می‌بینیم عده‌ای طوری استدلال می‌کنند و عده‌ای هم جواب می‌دهند، در حالی که خودشان هم قبول دارند که سند این روایت مشکل دارد اما این حُسن را دارد.

علی‌آیّ حال با قطع نظر از اشکال سندی روایت حسن بن زیاد، این‌جا اشکالاتی به دلالت این روایت وارد شده است. مرحوم محقق همدانی اشکال مهمی به دلالت این روایت کرده است؛ می‌گوید: اساساً این روایت به مانحن فیه ارتباط ندارد. مرحوم آقای خویی نیز اشکال کرده است؛ البته ریشه اشکال ایشان همان حرف محقق همدانی است. یعنی در واقع اشکال از محقق همدانی است؛ ولی نگفته‌اند که اشکال برای اوست لکن روح حرف ایشان، همان اشکالی است که صاحب مصباح الفقیه کرده است. مرحوم آقای بروجردی هم به این روایت اشکال کرده و در این جا بحث مفصلی شکل گرفته است. ما باید ببینیم اشکال مرحوم محقق همدانی و به تبع ایشان اشکال مرحوم آقای خویی، به دلالت این روایت وارد است یا خیر. هم چنین اشکال مرحوم آقای بروجردی را بررسی کنیم که آیا وارد است یا خیر.

از آن جایی که امروز چهارشنبه است و ما طبق برنامه، روزهای چهارشنبه روایت می‌خوانیم، بررسی دلالتی روایت حسن بن زیاد را برای روز شنبه می‌گذاریم.

تذکر اخلاقی: خطر درتدگی زبان

رسول گرامی اسلام(ص) فرموده‌اند: «من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیقل خیراً او یسکت»^۱.

کسی که به خدا و روز قیامت باور و ایمان دارد، باید یا سخن نگوید یا جز خیر بر زبان نراند. این مطلب بلندی است. بین ایمان به مبدأ و معاد و عملکرد زبان ملازمه است. کسی که ایمان به عمق جان او رسوخ کرده باشد، خدا باور و معاد باور باشد، یا سکوت می‌کند و حرف نمی‌زند یا اگر می‌خواهد حرف بگوید به خیر سخن می‌گوید. ما دوست داریم که حرف بزیم؛ خیلی از ما گرفتار شهوت کلام هستیم. شهوت کلام لزوماً فقط برای سخنرانان و اهل منبر نیست. گاهی ممکن است کسی در عمر خود یکبار هم سخنرانی نکرده باشد و اساساً نتواند سخنرانی کند اما دوست دارد که حرف بزند. خیلی از امور می‌تواند منشأ میل به زیاد سخن گفتن و شهوت کلام باشد. انگیزه‌های پُرگویی، یا ابراز وجود است یا تحقیر دیگران است، یا تشفی نفس است، کسی برای این‌که نفس او راحت شود و لذت ببرد، یک حرفی می‌زند، اعم از اینکه با این حرف شخصیت یک نفر را خراب می‌کند یا بالا می‌برد یا انتقام می‌گیرد، یا خودش را بالا می‌برد و دیگران را تحقیر می‌کند.

وقتی که انسان شهوت کلام داشته باشد و اهل پُرگویی باشد، قهراً مطالبی می‌گوید که آفاتی دارد و این آفات ایمان سوز و آخرت خراب کن است. اگر در روایات جستجو کنیم، شاید بیش از دویست آفت برای زبان برشمرده‌اند. ما با این‌که این

^۱. نهج الفصاحه، ح ۲۹۱۵.

روایات را می‌شنویم، باید بیشتر رعایت کنیم. صحبت کردن راجع به افراد، قضاوت کردن راجع به افراد [مخصوصاً الان که انسان می‌بیند زبان‌ها رها شده‌اند] آسیب‌های زیادی در اجتماع پدید می‌آورد؛ آسیب‌های مستقیم و غیر مستقیم. با زبان، آبروها می‌رود، اختلافات تشدید می‌شود، بنیان خانواده‌ها به هم می‌ریزد، کینه‌ها روز به روز افزوده می‌شود، مهر و محبت و الفت بین مردم کم می‌شود، خسارت‌های مادی زیادی در پی دارد.

واقعاً کمی راجع به این موضوع فکر کنیم و بدانیم طبق فرمایش پیامبر خدا(ص) کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، جز خیر سخن نمی‌گوید یا سکوت می‌کند. جالب این است که ما به ظاهر مؤمنین، برای خودمان توجیه درست می‌کنیم. بدترین سخنان را می‌گوییم ولی مدعی هستیم که سخن خیر می‌گوییم. این‌ها مواردی است که وسوسه‌های شیطان وارد می‌شود. در آیات قرآن داریم که شیطان از چپ، راست، پشت سر و روبرو، به انسان حمله می‌کند. یک وقت در وجود انسان وسوسه می‌کند و سخن شرّ را برای ما به گونه‌ای زیبا می‌کند و ما را فریب می‌دهد که فکر می‌کنیم که سخن خیر می‌گوییم؛ ولی وقتی عمیق شویم می‌بینیم خیر نیست.

این است که امیرالمؤمنین(ع) در یک عبارت بسیار گویا، رسا و لطیف می‌فرماید: «اللِّسَانُ سُبُّعٌ إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقْرٌ»؛ زبان، درنده‌ای است که اگر رها شود، گاز می‌گیرد. چطور اگر حیوان درنده کنترل نشود، می‌درد و حمله می‌کند و گاز می‌گیرد، زبان نیز یک درنده‌ای است که اگر رها شود، گاز می‌گیرد. واقعاً هم همین‌گونه است. بعضی از زبان‌ها درنده هستند و گاز می‌گیرند. انگار جز نیش و تلخی، چیز دیگری از این زبان‌ها صادر نمی‌شود. اگر ما به معاد و به خداوند ایمان داریم، بدانیم که زبان درنده است؛ حیوان درنده به طبع و خوی درندگی باید این کار را کند؛ مگر این‌که تحت سلطه بیاید و رام و اهلی شود.

واقعاً باید از این موجود درنده‌ی نیش‌زننده‌ی گاز گیرنده‌ی خطرناک، به خدا پناه برد. ببینیم این یک تکه گوشت چقدر رهاسازی می‌شود و چقدر درندگی می‌کند، چقدر می‌آزارد، دل می‌شکند، آبرو می‌برد، تهمت می‌زند، غیبت می‌کند؛ این‌ها اعتقاد به مبدأ و معاد را تضعیف می‌کند.

خداوند إِنْ شَاءَ اللَّهُ به ما توفیق کنترل این موجود درنده را عنایت فرماید.

«الحمد لله رب العالمین»